

سنت و اجماع



موسوی بجنوردی

مقدمه

موضوع این گفتار ، بحث درباره سنت و اجماع به عنوان دو دلیل از جمله ادله اربعه است. اما پیش از پرداختن به اصل بحث مختصری در باره اصالت عدم حجیت ظن گفتگو می کنیم .

همه نظور که شک به معنای متساوی الطرفین ، حجت نیست و نمی توان مطابق آن عمل کرد ، عمل نمودن برطبق ظن هم یا جایز نیست و یا حرام است. زیرا « ان الظن لا یغنی من الحق شیئا »^۱ و « ولا تقف ما لیس لک به علم »^۲ بنابراین ، اصل عدم حجیت هر ظنی است ، مگر ظن خاصه که عقلا و یا شارع مقدس آنها را حجت بدانند . مثلاً عقلا میگویند : « الظن الحاصل من البینه حجة »^۳ ظنی که از بینه حاصل میشود حجت است . مسلم است که وقتی بینه اقامه شد و دو شاهد عادل بر موضوعی شهادت دادند برای قاضی علم پیدا نمی شود ، و آنچه حاصل میگردد چیزی بیش از ظن نیست ، اما ظن مذکور از عموم اصل کلی ، که عدم حجیت ظن باشد ، خارج میگردد و بدین ترتیب ظن حاصل از ناحیه بینه و اقرار حجت خوانده میشود .

باید دانست که کشف حاصل از ظن ، تام نیست و گهگاه نیز اصولاً کاشف نمی باشد.

در شک به اصطلاح اصول، احتمال پنجاه درصد خلاف وجود دارد، و شک بدین معنی بهیچوجه کاشف نیست. اما شک به معنای معمولی، همان ظنی است که احتمال وفاق آن بیش از احتمال خلاف است (مثلاً ۷۵٪ احتمال وفاق و ۲۵٪ خلاف) در اینجا نیز کشف حاصل تام نیست، لکن اگر شارع مقدس بخواهد این ظن را اعتبار ببخشد و آن را حجت بداند میگوید که ظن حاصل از بینه یا اقرار، با وجود آنکه کشف تام نمی‌کند، در عالم اعتبار تشریحی کشف تام به حساب می‌آید. به تعبیر مرحوم میرزای نائینی، رحمة الله علیه، شارع مقدس و یا عقلا تتمیم کشف می‌کنند. برای بیشتر امارات و طرقی که اکنون معتبرند، از طرق عقلانی جعل حجیت شده است، و این جعل حجیت همان تتمیم کشف است، یعنی عقلا ظن حاصل از بینه و ظنی را که از قاعده سوق و غیر اینها حاصل میشوند و کشف ناشی از آنها تام نیست در عالم اعتبار برایشان آثار کشف تام بار می‌کنند. نکته دیگر آنکه ظن فی حدنفسه، مانند شک است. شیخ انصاری رحمة الله علیه، میفرماید «الظن غیرالمعتبر به حکم الشک بل هو» ظن غیر معتبر از حیث حکم مانند شک است، آنگاه شیخ (ره) ضراب می‌کند و میفرماید: «بل هو» یعنی اگر بدیده تحقیق بنگریم ظن خود شک است نه اینکه در حکم شک باشد و موضوع آنهم مثل شک است چون شک دلیلی است که معتبر نباشد، اکنون چنانچه مقدار وفاق این دلیل ۵۰٪ و میزان عدم وفاقش هم ۵۰٪ و یا وفاق و خلاف ۲۵٪ و ۷۵٪ باشد از لحاظ عدم حجیت یکسانند. بنابراین باید گفت «بل هو» ظن مورد بحث همان شک است. با تأسیس این اصل روشن میشود که اصل عدم حجیت ظن است «الساخرج بالدلیل». ظنونی که از طرف شارع و عقلا برایشان جعل حجیت شده است ظنون خاصه یا ظنون معتبره خوانده میشوند. از جمله این ظنون یکی ظواهر و دیگری هم ظنی است که از سنت و اجماع حاصل میشود. در اینجا باید بگوئیم که ظن حاصل از این دو حجت است تا نتیجه بگیریم که سنت و اجماع هم برای ثبوت حکم شرعی از جمله ادله اند.

اکنون به اصل بحث میپردازیم و موضوع را در دو بخش سنت و اجماع بشرح زیرمورد بررسی قرار میدهیم.

بخش اول

سنت

بررسی ما در این بخش تحت چهار عنوان میباشد:

- ۱- تعریف سنت
- ۲- دلایلت سنت
- ۳- خبر متواتر و خبر واحد
- ۴- ادله حجیت خبر واحد.

۱

تعریف سنت

اهل لغت برای سنت معانی زیادی را بیان کرده‌اند. کسانی آن را به معنی دوام گرفته و خطابی آن را اصل طریقه محموده، معنی نموده است که براساس آن در تعبیر «من سن سنة سیئة»، سیئه قید تلقی میشود و سنت به معنی «سنة حسنة» خواهد بود. بعضی ارباب لغت نیز سنت را «طریقه معتاده» خوانده‌اند چه حسنه باشد و چه سیئه. در روایت صحیح هم آمده است که: «من سن سنة حسنة فله اجر من عمل بها الی یوم القيمة» و من سن سنة سیئة کان علیه وزرها و وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القيمة»^۱

اکنون باید دید که آیا سنت به حسب اصطلاح، شامل سنت نبویه و سنت ائمه (س) میباشد و یا فقط سنت نبویه را در برمیگیرد؟ جمع کثیری از فقهای اسلام گفته‌اند که اگر سنت تنها گفته شود، همان قول و فعل و تقریر نبی را شامل میشود. اما فقهای امامیه رضوان الله تعالی علیهم پس از آنکه روشن کرده‌اند که قول و فعل و تقریر ائمه اطهار (ع) از حیث دلالت و حجیت مانند قول و فعل و تقریر پیغمبر اکرم (ص) است گفته‌اند که سنت توابعه دارد و شامل قول و فعل و تقریر معصوم، چه پیامبر (ص) و چه ائمه اطهار (ع)، میشود. البته بعضی از علمای عامه قائل شده‌اند به اینکه دارای سنت صحابه یا سنت شیخین نیز میباشیم و بدین ترتیب سنت صحابه را هم مانند سنت نبی حجت دانسته‌اند. بهر حال بنظر امامیه، سنت به معنی جامع، یعنی سنت معصوم (پیامبر و ائمه اطهار «س»)، حجت است. با این بیان ائمه اطهار (ع) نقل روایت یا محدث نیستند. بر پیامبر اکرم (ص) وحی میشده است و ایشان اخبار میکرده‌اند که ذات باری تعالی چنین فرموده است. در خصوص ائمه اطهار (س) باید گفت که وقتی مطلبی را نقل می‌کنند آن مطلب به طریقه الهام برایشان عرضه شده است و یداً بید مسائل را یاد گرفته‌اند. روایتی از حضرت امیر (ع) است که میفرماید: «علمنی رسول الله (ص) الف باب من العلم و ینفتح لی من کل باب الف باب». بنابراین وقتی ائمه روایتی را بیان می‌کنند سنت است نه حکایت از سنت و قولشان به تنهایی مصدر تشریح است. پس معنی سنت در نظر ما معنی واسعی میشود و یکی از مصادر تشریح اسلامی محسوب میگردد.

اگر شخصی خود حکم واقعی را از مصدر اصلی‌اش یعنی معصوم تلقی کند ، چون از حیث سند قطع و جزم دارد بحثی پیش نمی‌آید . اما اگر چنین نباشد ، یعنی شخص دور از معصوم باشد و یا در زمانی بعد از معصوم زندگی کند ، نظر به اینکه وسائط به میان می‌آیند و روات در وسط قرار می‌گیرند ، بنابراین خود شخص حکم واقعی را از معصوم تلقی نمی‌نماید . گفتاری که « زراره » ، « محمد بن مسلم » یا « یونس بن عبدالرحمن » نقل می‌کنند ، خود سنت نیست بلکه نقل سنت و نقل حدیث است و در واقع از باب مسامحه سنت خوانده می‌شوند . از جمله نکاتی که باید مورد بحث قرار گیرد فعل معصوم است . هنگامیکه معصوم در مقام بیان حکم است و یا وقتی که امام (ع) بطور عملی بیان حکم می‌فرماید ، فعل وی از این جهت محفوف به قرینه است (مثلاً در وضوآت بیانیه) امام (ع) وضو می‌گیرد و می‌فرماید که پیامبر اکرم (ص) اینطور وضو می‌گرفت . در اینجا که معصوم در مقام بیان حکم و قانونگذاری است فعل صادر از ناحیه معصوم (ع) خود دلالت دارد بر اینکه تکلیف واقعی همان و بنابراین حکم الله همین است . لکن اگر در جایی فعل مجرد از قرینه باشد ، یعنی قرینه‌ای نباشد که امام (ع) در مقام بیان حکم است ، میتوان گفت که شاید فعل معصوم مستحب باشد و یا به نظر بعضی فعل مذکور بیشتر اباحه را برساند و بقول بعضی دیگر مبین وجوب باشد و به گفته دسته‌ای دیگر بر وجوب یا استحباب یا اباحه - هیچکدام - دلالت نکند ، زیرا تعیین همین مطلب که فعل مورد بحث مباح یا مستحب یا واجب است خود قرینه می‌طلبد و حق هم همین سخن آخر است و چون قرینه‌ای در کار نیست پس باید به ادله دیگر نظر کرد .

در همین مقام این بحث نیز پیش می‌آید که وقتی فعلی از پیامبر (ص) صادر میشود ، گاه استحباب و وجوب و اباحه آن معلوم است . لکن زمانی که پیامبر (ص) فعلی را بطور وجوب یا استحباب انجام میدهد ما نمیتوانیم وجوب و استحباب مذکور را به خودمان تسری بدهیم ، زیرا رسول الله (ص) احکام خاصه‌ای دارد ، یعنی بعضی از امور بر وی واجب است که بر ما واجب نیست . (نظیر نماز شب که بر او واجب بود : *ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً*^(۱)) یا نماز و تیره که بروی جائز نبود .) اما اگر معلوم نباشد که فعل انجام یافته از احکام خاصه پیامبر است باید احتمال اشتراک داد . زیرا قاعده اشتراک یکی از قواعد مسلمة فقه است و اصل اولی آن است که احکام بین همه مشترک است و برای آنکه حکمی خاص پیامبر (ص) دانسته شود ، باید دلیل مخصوص بیاید .

مطلب مهم دیگر تقریر معصوم است . مقصود آن است که اگر شخصی در حضور معصوم (ع) عملی انجام دهد و ایشان ساکت باشند و به نفی آن عمل نپردازند ، باید این سکوت را دلیل امضاء و تقریر دانست ، چون وقتی امام (ع) یا پیامبر (ص) در حالتی هستند که

میتوانند بیان حکم کنند- یعنی چنانچه عمل خطا باشد تذکر بدهند و اگر درست باشد، درستی آن را یادآور شوند و در صورتیکه در کار نقصی باشد دستور رفع نقص بدهند - و معذلتک (با وجود وقت و امکان بیان) سکوت می کنند ، این سکوت بدان معنی است که معصوم اقرار و قبول میفرماید و چنین تقریری حجت است .

۲

دلیل سنت

در خصوص دلیل سنت سه احتمال هست :

- ۱- سنت از لحاظ حجیت در عرض کتاب قرار دارد ، بدین معنی که اگر کتاب کریم برحکمی از احکام دلالت کند حجت است و عمل بر طبق آن بر همه واجب است ، همانطور نیز اگر سنت نبوی (ص) و سنت معصومین (ع) برحکمی قائم شود ، در عرض کتاب دلالت و حجیت خواهد داشت .
- ۲- احتمال دوم آنست که گفته شود : بازگشت سنت به کتاب است و بنابراین دلیل سنت طولی است . در این معنی ، چنانچه سنت با کتاب مخالفت داشته باشد سنت اعتباری ندارد و نوبت به آن نمیرسد و باید بر طبق کتاب عمل کرد . به تعبیر دیگر مادامی که در کتاب آیه ای روشن دال بر حکمی از احکام باشد ، نیازی به سنت نیست .
- ۳- سنت هیچ دلیلی ندارد یعنی مصدر تشریح محسوب نمیشود بنابراین کارسنت تنها تبیین و تفسیر آیات قرآن است و قرآن است که اولاً و بالذات مصدر تشریح میباشد ، زیرا در نظر اسلام ، قانونگذار و مصدر تشریح ذات باری تعالی است و سنت نبویه و ائمه اطهار(س) منسب و منبج وحی است . بدین ترتیب سنت نه عرضاً مصدر تشریح محسوب میشود و نه طولاً ، و اگر ظاهراً آن را جز و ادله اربعه می‌شمارند به اعتبار تفسیر و تبیین آیات احکام است . پیامبر اکرم (ص) قانونگذار نیست و ائمه اطهار (ع) قانونگذار نمی‌باشند بلکه به مصداق « اهل البیت ادری بمافی البیت » مفسرند و آشناترین و آگاه‌ترین مردم به وحی و کتاب عزیز میباشند .

۳

خبر متواتر و خبر واحد

بحث دیگر در مورد خبر متواتر و خبر واحد است . خبر متواتر خبری است که افاده

سکون نفس نماید، به حیثیتی که هیچگونه شک و شبهه‌ای در نفس نباشد و جزم قاطع بیاورد. مقصود از تواتر آن است که خبر از جانب دسته و گروهی نقل شود که عادتاً تواطی عمه آنها بر کذب مستمع باشد، یعنی مستمع باشد که همه روای خبر در زمانها و مکانهای مختلف جمع گردند و متفق بر آن شوند که خبری را به دروغ بگویند و جعل کنند. در منطق قضایائی را متواترات میخوانند که عقل به واسطه قوه ساعده آنها را تصدیق می‌نماید و بر محتوای آن جزم و قطع پیدا می‌کند، مثل اینکه گفته میشود پیامبر اسلام محمد بن عبدالله (ص) است و قرآن بزرگترین معجزه جهان هستی است. در تواتر منطقی اموری را شرط کرده و در حجیت آن دخالت داده‌اند. از جمله: امری که تواتر نسبت به آن تحقق می‌یابد، باید از محسوسات باشد نه از معقولات^۱ و نیز اخبار و شهادت متعدد به یک شهادت منتهی نشود و هم چنین مفید قطع و یقین باشد. بعضی از اخباریان و بزرگان اهل حدیث عدد شهادتهائی را که بر پایه آن تواتر تحقق مییابد، تعیین کرده و بعضی آن را به چهل نفر تحدید نموده‌اند با این استدلال که عددی که در بعضی از مذاهب عامه نماز جمعه با آن تحقق مییابد چهل نفر است. بعضی دیگر عدد ۳۱۳ را که عدد اصحاب بدر است ملاک قرارداده و بعضی دیگر تعداد را با اعداد دیگر تحدید نموده‌اند. اما حتی مطلب اینست که تحدیدات مذکور هیچیک دارای مدرک فقهی و عقلانی نیستند. بنابراین عدد معین دخالتی ندارد بلکه عدد شهادت باید به میزانی باشد که جزم و یقین بیاورد، سه نفر باشد یا ده نفر. در بعضی موارد نیز، شاید، با صد نفر هم جزم و یقین پیدا نشود.

در روایاتی که وسائط زیاد دارد و طبقاتی در وسط هست لازمست که در وسائط نیز تواتر باشد. مثلاً اگر محمد بن یعقوب کلبینی (ره) در کافی روایتی را از علی بن ابراهیم و او از ابراهیم بن هاشم و وی از حماد و او از زراره، نقل می‌کند، در تمامی این وسائط نیز باید تواتر محفوظ باشد. بنابراین اگر در یکی از طبقات تواتر نباشد تواتر از میان میرود، زیرا نتیجه تابع اخس از مقدمات است و چنانچه یکی از مقدمات ضعیف و فاسد باشد، نتیجه هم ضعیف و فاسد میشود.

سکن است خبر متواتر نباشد و اکثراً چنین است که خبر، خبر واحد است لکن محفوظ به قرائنی است که افاده علم می‌کند. اگر مخیر یک شخص باشد، ولی روایتش محفوظ به قرائنی باشد که انسان به صدق آن علم پیدا نماید، و شک و شبهه‌ای پیش نیاید، این خبر حجت است زیرا علم می‌آورد و هر چیزی که به علم برگردد به قطع برمیگردد و ما در باب حجیت، هر امری را به علم برمیگردانیم (کل ما بالعرض لابد وان ینتهی الی ما بالذات)

(۱) فارابی در کتاب «الجمع بین الرأیین» تواتر بر معقولات را نیز حجت میداند و حتی قوی‌ترین حجیت می‌شمارد.

پس اگر روایتی که برحسب ظاهر باید ظن بیاورد به برکت قرائنی، که این روایات محفوظ به آنها هستند، علم بیاورد غایت حاصل میگردد و حجیت برای آنها ذاتی میشود، یعنی دیگر نیاز به جعل حجیت ندارند چون حجیتشان انجعالی است. در واقع این سنخ اخبار را نباید در زمره خبر واحد شمرد چون حکم روایات متواتر را دارند.

مهمترین بحث در باره سنت، بحث در باره خبر واحدی است که مجرد از قرائن مفید علم است. اکثر روایاتی که از پیامبر یا ائمه اطهار (ع) رسیده است از این قسم اخبارند. این قسم نه از زمره اخبار متواتره است و نه از قبیل اخبار محفوظ به قرائن قطعیه بلکه خبر واحد اصطلاحی است که موجب ظن است. اکنون باید دید که این خبر تا چه اندازه حجیت است.

۴

ادله حجیت خبر واحد

در حقیقت بازگشت بحث در حجیت خبر واحد به اینست که معلوم شود آیا دلیلی قطعی بر حجیت خبر واحد قائم شده است یا نه؟ سیدمرتضی (ره) و ابن ادریس (در کتاب سرائر) گفته‌اند که خبر واحد مجرد از قرائن حجیت نیست، زیرا بر حجیت خبر واحد دلیل قطعی قائم نشده است. در مقابل جمعی نیز مانند شیخ طوسی (ره) و علامه حلی (ره) و سید بن طاووس (ره) گفته‌اند که خبر واحد مجرد از قرائن نیز حجیت است چون دلیل قطعی بر حجیت خبر واحد قائم است.

ادله‌ای که بر حجیت خبر واحد اقامه کرده‌اند، آیات قرآن، روایات، اجماع و بناء عقلاست:

الف - آیات قرآن

از جمله آیات قرآنی که بر حجیت خبر واحد دلالت دارند عبارتند از:

۱ - آیه نباء: (آیه ششم سوره حجرات): «یا ایها الذین آمنوا ان جانکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوماً به جهالة فتصبوا علی ما فعلتم نادمین» علما به این آیه استدلال کرده و گفته‌اند، این آیه به مقتضای مفهوم شرط، دال است به اینکه اگر مخبر واحد فاسق نبود و عادل بود، قولش حجیت است، یعنی اگر فردی عادل و راستگو خبری را آورد دیگر نیازی به فحص و تبیین ندارد. در واقع آیه میفرماید: اگر کسی که خبر را می‌آورد فاسق باشد باید به جستجو پرداخت و دید که راست میگوید یا نه اما اگر فسق منتفی بود و کسی که خبر و نباء را آورده است عادل بود و خوب تبیین منتفی میشود، چون جزا در قضیه شرطیه تابع شرط است و خوب،

تبین جزاء است و در صورت انتفاء شرط، جزاء هم منتفی میشود^۱ .
 شیخ انصاری (ره) به این مطلب اشکال کرده و فرموده‌اند: در اینجا قضیه شرطیه مفهوم ندارد زیرا این جزاء، عقلاً موقوف بر شرط است و مانند سالبه منتفی حکم و محمول به انتفاء موضوع است نه سالبه منتفی محمول که با وجود موضوع، بواسطه انتفاء شرط یا وصفی که مشروط بر آن معلق گشته است محمول منتفی میشود. به تعبیر دیگر، چنانچه مقدم^۲ نفس موضوع باشد، به نحوی که فرض حکم بدون وجود مقدم (یعنی «موضوع») مقول نباشد^۳ اینگونه جمله شرطیه به نظر علمای اصول مفهوم ندارد.

بنظر میرسد اشکال شیخ (ره) در این بحث وارد نیست زیرا ما در باب مفهوم، موضوع باقی فی الحالین می‌خواهیم، یعنی در قضیه شرطیه باید یک موضوع باقی فی الحالین در منطوق و مفهوم باشد. چون در قضا پای شرطیه، موضوع مرکب از دو جزء است، که جزاء عقلاً متوقف به یک جزء آن است و در آیه مورد بحث موضوع مرکب از نیا و آمدن فاسق است و در صورت عدم مجئی فاسق، و جوب تبیین نیز منتفی میگردد. بنابراین موضوع باقی فی الحالین، طبیعه النبا است. نیا نیز در طبیعت افرادی دارد، بعضی از افرادش نیا صادق است و بعضی از آنها نیز نیا کاذب است. پس این اشکال که وقتی شرط نبود موضوع هم نیست، وارد نمیباشد. موضوع همیشه هست و باقی فی الحالین است، هم در منطوق و هم در مفهوم.

۲- آیه دوم: آیه نفر (سوره توبه آیه ۱۲۲) است

« و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون »

در بحث از این آیه، به صدر و ذیل آن می‌پردازیم. در باره « و ما كان المؤمنون لينفروا كافة » مفسران نقل می‌کنند که در ابتدای امر که مردم روستاهای اطراف مدینه اسلام آوردند، برای آنکه احکام را از رسول الله (ص) یاد بگیرند کوچ کردند و به مدینه آمدند نتیجه این کوچ گرانی و قحطی شد و کارها نابسامان گردید این آیه نازل شد و فرمود: کوچ کردن و به مدینه آمدن برای همه مردم لازم نیست و آنگاه فرمود: « فلولا نفر من كل فرقة » از هر طائفه و جمعیت و قبیله‌ای، یک گروه به مدینه بیایند و احکام را یاد بگیرند و پس از بازگشت دیگران را از احکام شرعیه‌ای که یاد گرفته‌اند بیابانند:

« و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون »

از این آیه درمی‌یابیم که خداوند می‌خواهد رحمت و عطوفت خود را شامل حال جامعه

(۱) در باب جزاء می‌گویند وقتی شرط منتفی گردد، حکم جزا نیز برخلاف منطوق میشود.

(۲) در اصطلاح مقدم عبارت از شرط و تالی عبارت از جزاء است.

(۳) مانند: « ان رزقت ولدأ فاختنه » که در این مثال فرض ختان بدون وجود ولد ممکن نیست.

نماید طبع اولی امر آنست که همه بروند و احکام خود را « علی سبیل الیقین » یاد بگیرند اما چون لازمه این امر عسرو حرج و اختلال نظام است مقرر میشود که جمعی عهده دار این امر گردند و آموخته های خود را به دیگران یاد بدهند . اگر خبر واحد حجت نبود این کار یعنی « ولینذروا قومهم » چه ثمری داشت ؟ اگر بنا بر این بود که قوم این افراد را تصدیق نکند و به گفته آنها ترتیب اثر ندهد ، رفتن و یاد گرفتن عده ای بی ثمر بود . پس به دلالت اقتضای روشن میشود که این آیه دلالت بر حجیت خبر واحد دارد .

ب - روایات

در باره حجیت خبر واحد ، روایات معتبری نیز داریم . البته ممکن است اشکال کنند که سنت نمیتواند مثبت سنت باشد و نمیتوان با خبر واحد حجیت خبر واحد را به کرسی نشاند . شیخ انصاری (ره) در رسائل ، روایات را طبقه بندی فرموده و مدعی شده اند که از مجموع روایات تواتر معنوی حاصل میشود و قطع پیدا میشود که شارع مقدس خبر واحد را حجت دانسته است .

طائفه اول روایات در باب خبرین متعارضین است . مثل مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه . در تعارض گفته میشود که یقین داریم که یکی از این دو معقول است و یکی از این دو حجت است . روایاتی که بر تعیین مرجحات وارد شده است ، میگوید روایتی که این مزیت را دارد بگیرید . در اینجا اگر یکی از دو روایت حجت نبود ، تعارض و تعیین مرجح معنی نداشت

طائفه دوم ، روایاتی است که در آنها امام (ع) به آحاد روات ارجاع داده اند . این روایات از حیث نقل روایت یا فتوی اشاره به یکی از روات دارد . سائل به امام (ع) عرض میکند که من روایتی میخواهم یا مطلبی و حضرت میفرماید : اذا اردت حدیثاً فعلیک بهذا الجالس « و اشاره مینماید به زراره . وقتی عبدالعزیز بن مهدی به حضرت صادق (ع) عرض میکند که : « ربما احتاج و لست القالك فی کل وقت ایونس بن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟ قال (ع) نعم »

بفرموده شیخ در رسائل این معنی که خبر ثقة حجت است مفروض عنه بوده است ، و سؤال راوی ، در مورد یونس بن عبدالرحمن مربوط به ثقة بودن یا ثقة نبودن وی میباشد و « نعم » به ثقة بودن بر میگردد . بهر حال روایات زیادی درباره محمد بن مسلم و زکریا بن آدم میباشد که این معنی را نیز میرساند .

طائفه سوم ، روایاتی است که امام میفرماید که به روات و ثقات و علماء رجوع کنید : « و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا ، فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله

علیهم « . میفرماید که بروید و به آنها رجوع کنید یعنی قولشان حجت است .
طائفه چهارم ، روایاتی است که متضمن ترغیب امام (ع) و پیامبر اکرم (ص) است
در خصوص حفظ احادیث . روایتی است از پیغمبر اکرم (ص) که به تواتر نقل شده است
و فرموده‌اند :

« من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً بعثه الله فقیها عالما یوم القیامة »^۱

اگر بنا نبود که خبر واحد حجت باشد چه ثمره‌ای در این کار بود ؟ پس از این تأکید
نیز درسی یابیم که خبر واحد حجت است .

طائفه پنجم ، روایاتی است که متضمن ذم کذب و تحذیر کذابین از بستن دروغ به
معصوم (ع) میباشد . اگر خبر واحد حجت نباشد چرا از دروغ بستن بر معصوم ابراز نگرانی
میشود ؟ در واقع این نگرانی و تأکید از آن روست که خلافتی نقل نشود تا مردم به آنها
ترتیب اثر بدهند .

ج - اجماع

اجماع علمای امامیه نیز براینست که خبر واحد ، چنانچه مخبر آن از شیعه و قائل به
امامت باشد ، حجت است . شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی (ره) و مجلسی و جمعی
دیگر از بزرگان در خصوص حجیت خبر واحد ادعای اجماع کرده‌اند ، در مقابل دسته‌ای
دیگر گفته‌اند که : خبر واحد حجت نیست و در رأس آنها سید مرتضی (ره) است که
استنکار کرده و آن را مثل قیاس دانسته است ، که به اجماع امامیه باطل است .

این ادیس نیز در کتاب سرائر به شیخ الطائفه ایراد میگیرد که چرا ادعای اجماع
برحجیت خبر واحد کرده است . « خبر الواحد لایوجب علما و لایوجب عملا » شیخ طبرسی
صاحب مجمع البیان نیز ادعای اجماع بر عدم حجیت خبر واحد دارد .

در اینجا ما در برابر دو اجماع از جانب دو دسته از بزرگان هستیم ، برحجیت و عدم
حجیت خبر واحد ، حال آنکه شیخ الطائفه و سید مرتضی هر دو در یک عصر بوده‌اند و
شیخ الطائفه ، شاگرد سید مرتضی (ره) است . اما چطور شده است که در خصوص یک
مسئله دو ادعای اجماع مقابل وجود دارد . به نظر میرسد که میتوان جمع بین دو گفته
را نمود ، به این بیان : شیخ تصریح دارد که خبر واحد ثقه‌ای که راوی آن امامی باشد
و موجب اطمینان به این امر گردد که خبر از پیامبر (ص) یا یکی از ائمه (ع) است ،
حجت است . سید مرتضی (ره) در مقام رد این مطلب نیست ، بلکه در مقام رد عامه و ادل
سنت و جماعت است ، زیرا می‌بیند که ایشان روایاتی از ابوهریره و افرادی دیگر دارند که
تقوای قولی نداشته‌اند و روایات زیادی جعل کرده‌اند وی میخواهد به آنها بفرماید که خبر
(۱) با توجه به این معنی است که اکثر علمای ما به منظور آنکه مصداق این حدیث باشند ،
اربعینات نوشته‌اند .

واحد شما ، حجت نیست و علم نمی‌آورد ، و موجب اطمینان و سکون نفس نیست و جازم و قاطع نمی‌باشد . نکته مهم اینست که اگر به کتاب فتاوی سیدمرتضی (ره) نظر کنیم می‌بینیم که خود ایشان به بسیاری از اخبار آحاد عمل کرده‌اند ، یعنی مبنای فتوایشان مدرکی غیر از اخبار آحاد نیست ، در واقع نمی‌توان گفت که روایات استنادی ایشان همگی موجب علم قطعی بوده و یا محفوف به قرائن قطعی‌اند . پس جمع دو بیان بدینگونه میشود که بنظر سیدمرتضی (ره) اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحدی است که مخبرش امامی نباشد و موجب اطمینان نگردد . اکثر مدارک فتاوی این ادریس نیز همین اخبار آحاد مجرد از قرائن است که متواتر هم نیستند .

د - بناء عقلا

دلیل دیگر بر حجیت خبر واحد بناء عقلاست . سیره عقلا قائم است به اینکه خبر مؤثوق الصدور از مخبر ثقه و مأمون از کذب را ، که در آن احتمال خلاف نمی‌رود ، مورد عمل قرار دهند . حتی در دستوراتی که دولتها و اصولا هر حاکمی صادر می‌کند به همین سیره عمل میشود ، یعنی ظواهر الفاظ را می‌گیرند . اگر این بنا نباشد و قرار بگذارند حجیت و عدم حجیت هر قولی را به بحث بگذارند ، اختلال نظام پیشی می‌آید . البته بایستی مخبر ثقه و مأمون از کذب بوده و خبر اطمینان آور باشد ، در اینصورت از نظر عقلا ، احتمال ضعیف در خطا بودن مطلب ، ملغی است .

در جامعه اسلامی نیز که مسلمانها از افراد عقلا هستند ، برای تبلیغ و بیان قانون و رساندن احکام ، طریقه جدیدی اختراع نشده است و مطابق همان سیره عقلا عمل میشود . در زمان پیامبر (ص) اشخاصی بودند که به روستاها و شهرها و کشورها میرفتند و تبلیغ و بیان احکام می‌نمودند و هیچیک از آنها نمی‌پرسید آیا شما راست می‌گوئید ؟ و یا نمی‌گفت لازمست خود ما بیائیم و از پیامبر بپرسیم که آیا این سخن ، سخن خود اوست . بلکه همه عمل میکردند . در این زمان نیز کسانی که میروند و نقل فتوی می‌کنند ، قول آنها مورد قبول و عمل مردم قرار میگیرد .

اما آیا باید گفت که بنای عقلا وقتی حجت است که از طرف شارع مقدس امضاء شده باشد و یا باید گفت نیاز به امضاء نیست و همینکه شارع مقدس بنا و سیره‌ای را رد نکرد خودش دلیل بر امضاء است و « عدم الردع دلیل علی الامضاء » . در این بحث ، آیاتی مورد استناد قرار میگیرد از جمله : « ولاتتق مالیس لك به علم » و « ان الظن لایغنی من الحق شیئا » . گفته میشود که ظن و غیر علم ما را به حق و حقیقت نمی‌رساند و نباید مطابق چیزی که به آن علم نداریم عمل نمائیم . بنابراین از ناحیه منع اتباع غیر علم میتوان گفت که سیره عقلا مردوع بودن است .

جواب مرحوم میرزای نائینی (ره) به این اشکال آن است که در این آیات توجه داده شده است که نباید به غیر علم عمل کرد. اما پس از آنکه شارع خبر واحد را حجت دانست در واقع تصمیم کشف می‌کند، یعنی شارع چیزی را که دارای کشف ناقص است در عالم اعتبار تشریحی تمام میداند و کشف تام به حساب می‌آورد، و هر اثری را که بر علم با راست بر ظن نیز یار می‌نماید، با این فرق که حجیت علم ذاتی است و حجیت ظن حاصل از خبر واحد جعلی است و با این جعل، خبر واحد از افراد ظن خارج و از عموم اصالت عدم حجیت کل ظن بیرون می‌آید و داخل افراد علم میشود.

بخش دوم

اجماع

در بحث از اجماع نیز چهار عنوان زیر را بررسی می‌کنیم:

۱- تعریف اجماع، ۲- دلالت اجماع، ۳- ادله حجیت اجماع، ۴- اقسام اجماع.

۱

تعریف اجماع

اجماع در لغت به معنای عزم و تصمیم و اتفاق آمده است: اگر کسی بر امری عزم کند و تصمیم بر مطلبی بگیرد بدان اجماع و اتفاق گفته میشود. این بیان به حسب معنای لغوی است. اما به حسب اصطلاح علمای اصول مقصود اتفاق فقها و علمای بزرگ منتهی به عصر امام معصوم (ع) است. یعنی اجماع این علما باید منتهی بشود به عصر معصوم. این بیان بر حسب اصطلاح علمای اصول شیعه است. اما علمای سنت و جماعت مطالب دیگری گفته‌اند که شیخ الطائفه رضوان الله تعالی علیه در کتاب عدّة الاصول به تعدادی از آنها اشارت فرموده است و برخی از آنها عبارتند از: اتفاق تمامی امت اسلامی، یا اتفاق تمامی مجتهدین در یک عصر، یا اتفاق اهل مدینه و مکه - که از آنها به حرمین تعبیر می‌کنند - یا اتفاق اهل کوفه و بصره و غیر ذلک. بهر حال بطور موجبه جزئیه در اتفاق علماء بحثی نیست و همه در این زمینه متفق هستند لکن در جزئیات بحث است، که در اینجا وارد

جزئیات نمیشویم .

۲

دلایلت اجماع

دلایلت اجماع به چند معنی است : یکی آنکه اجماع در عرض کتاب و سنت دلایلت دارد و به تعبیر دیگر همانطوریکه کتاب و سنت هر یک به تنهایی دلیل اند و نیز حکم عقلی نسبت به یک مسئله ، دلیل است ، اجماع هم به تنهایی دلیل است و بنابراین اگر عمل کردن مطابق اجماع موجب ثواب باشد میتوان گفت عمل بر خلاف حکمی هم که مورد اجماع است موجب عقاب است . دو دیگر آنکه باید پذیرفت که دلیل اجماع در عرض کتاب و سنت و احیاناً دلیل عقلی قرار نمیگیرد بلکه در طول آنها واقع است . به تعبیر دیگر وقتی از یافتن حکم در کتاب و سنت مأیوس شدیم باید به اجماع تمسک بجوئیم و یا بدلیل عقل و مطابق اجماع عمل کنیم ، قول سوم اینست که اجماع اصلاً دلیل محسوب نمیشود نه عرضاً و نه طولاً ، بلکه اجماع کشف از رأی معصوم می کند . پس آنچه اولاً و بالذات حجت است رأی معصوم و متن سنت است و ما به برکت اجماع به سنت و به قول معصوم می رسیم .

مادر شیعه قولی نداریم که اجماع را در عرض کتاب و سنت حجت بداند ، اما علمای اهل سنت و جماعت اکثراً به این طریق رفته اند و برای است قائل به عصمت شده اند و گفته اند اگر است در مسأله ای اجماع کرد در اشتباه نمی افتند . این طرز بیان از اینجانشآت گرفته است که در بیعت برای خلافت ابوبکر چون غدیر را قبول نداشتند و منکر بودند که نعم مربوط به غدیر راجع به نصب امام باشد و نظر به اینکه جمعی با کیفیت خاص با ابوبکر بیعت کردند در نتیجه ناگزیر در بی کسب دلیل برآمدند و چون تا آن زمان هر چه بود ، کتاب و سنت بود و در این باره نه کتاب از خلافت ابوبکر سخن می گفت و نه سنت سیرجود بود بنابراین گفتند باید مسئله اجماع و مسأله انتخاب را مطرح ساخت تا بتوان خلافت ابوبکر را مستقر کرد ، در نتیجه گفتند خلافت ابوبکر ثابت است به اجماع عامه ، و اجماع هم دلیل است .^۱

شیخ انصاری (ره) تعبیری لطیف راجع به این اجماع دارد که « الذی هو الاصل لهم

(۱) در اینجا ما بحث صفروی نمیکنیم که آیا در آن مورد اجماع بود یا نه ؟ آیا واقماً همه است اسلامی آمدند و در بیعت ابوبکر اجماع کردند یا نه ؟ این بحث متصل است و بزرگان در آن باب بحث کرده اند مراجعه شود به : کتاب عقبات الانوار و نیز کتاب القدير و کتاب مراجعات

و هم الاصل له « اصل در اجماع همین آقایان هستند و اصل از برای آقایان خود اجماع است . اجماع است که کارایشان و خلافت ابوبکر را درست کرد و اصلاً اجماع را چه کسی درست کرد جز اینکه خود این آقایان درست کردند (الذی هو الاصل لهم و هم الاصل له) سپس برای احکام شرعی هم مسئله اجماع را مطرح کردند و گفتند که اجماع برای حکم شرعی نیز دلیلت دارد و بنابراین در عرض کتاب و سنت قرار میگیرد . البته عده‌ای گفتند که اجماع در عرض کتاب و سنت نیست و اگر از کتاب و سنت برای یک حکم شرعی دلیلی نیافتیم آنگاه نوبت به اجماع میرسد و لذا برای دلیلت اجماع ، قائل به طولیت شدند اما شیعه دلیلت اجماع را برای احکام شرعیه نه عرضی میداند (در عرض کتاب و سنت) و نه در طول کتاب و سنت میخواند ، بلکه آنرا به معنای سوم میگیرد ، یعنی به برکت اجماع ما به سنت میرسیم و رأی معصوم (ع) را از آن کشف می‌کنیم . پس اجماع بطور صوری دلیل است والا اگر مطلب را بشکافیم می‌بینیم دلیلت اجماع از برای احکام شرعیه ثابت نیست ، نه در عرض کتاب و سنت واقع است و نه در طول آنها . آنچه حجت است ، سنت است و قول معصوم است ، نه اجماع به تنهایی .

۳

ادله حجیت اجماع

ادله حجیت اجماع که مستنبط از کتاب و سنت و دلیل عقل است ، مورد نظر اهل سنت واقع شده است و اهل سنت برای حجیت اجماع به هر سه دلیل استناد می‌کنند .

الف - آیات

۱- « ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا »^۱

میگویند این آیه متعرض به کسانیست که از رسول (ص) متابعت نمی‌کنند یعنی از اجماع مؤمنین و مسلمین روی بر می‌گردانند و برطبق اجماع عمل نمی‌کنند ، اما این آیه هیچگونه دلالتی بر حجیت اجماع ندارد بقول امام غزالی ظاهر آیه این است که کسانی که با رسول (ص) مقابله میکنند و راهی را متابعت می‌نمایند که مؤمنین و مسلمین از آن راه نمی‌روند ، در روز قیامت به دوزخ میروند . « نصله جهنم و ساءت مصیرا » این بیان چه ارتباطی با اجماع دارد ؟ آیه میفرماید مخالفت رسول (ص) و مشایعت غیر رسول

و مخالفت با مومنین و مسلمین آخرش دوزخ است این مطلب کاری با اجماع و ارتباطی با آن ندارد .

۲ - آیه دوم مورد استناد « و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس »^۱ است. میگوید وسط همان عدل است و عدل جز به اجماع صادر نمیشود و این امت امتی است که به اشتباه نمی رود و بنابراین عدول از این امت همیشه در صوابند . این آیه هم دلالت ندارد . البته اشکالات این مطلب زیاد است. این آیه عصمت امت را نمیرساند و اگر هم مطلبی را برساند ، عدالت است بطور موجه جزئیه برای امت و این امر ربطی با عصمت ندارد ، زیرا منافات نیست میان اینکه شخص عادل باشد و اشتباه هم بکند ، آنکه اشتباه نمی کند معصوم است ، پس نمیتوان از این آیه ، عصمت امت را فهم کرد .

۳ - به آیه « کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو آمن اهل الكتاب لکان خیراً لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون »^۲ نیز تمسک جسته اند . این آیه میفرماید : شما خیر امت من هستید، این امت آمر بالمعروف و ناهی عن المنکر است بنابراین لاجرم این آیه عصمت امت را میرساند . اما این آیه هم بهیچوجه دلالتی در این معنی ندارد . آیه میفرماید : امت من کسانی اند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند . اما این امر به معروف و نهی از منکر برای ایشان تکلیف است که از فروع واجب است و این مطلب ارتباطی با این امر ندارد که امت اسلامی باید معصوم باشد و اشتباه نکند . بنابراین آیاتی که ذکر می کنند اصولاً از مدعایشان اجنبی است .

ب - سنت

در سنت نیز به احادیث زیادی تمسک جسته اند ؛ و از صحابه مثل ابن مسعود و ابی سعید و انس بن مالک و ابی هریره و غیر ذلک ، روایاتی را نقل کرده اند . روایتی را که میگویند تواتر معنوی دارد. « لاتجتمع امتی علی الخطاء » و یا « لاتجتمع امتی علی الضلالة » و یا « لم یکن الله لیجمع امتی علی الضلالة » است و یا روایات دیگری از پیامبر اکرم (ص) « مالت الله ان لاتجتمع امتی علی الضلالة فاتنیها » روایات دیگری هم هست . اما بهترین دلالت را روایت « لاتجتمع امتی علی الخطاء » و « لاتجتمع امتی علی الضلالة » دارد که میفرماید امت من همگی شان بر یک امر خطا و بر یک گمراهی مجتمع نمی شوند . نتیجه ای که میگیرند اینست که پس اگر مجموعه امت من بر یک حکم شرعی متفق شدند عصمت دارند و به خطا نمی روند . ما هم صبری و هم کبرای این مسئله را قبول نداریم . در کدام مسئله ای از مسائل شرعی غیر از ضروریات (صلوة و صوم و حج و غیر ذلک) اجماع

است داریم، در کجا است اسلامی، یعنی تمام مذاهب، از علما و غیر علما، اصحاب اهل و عقد و عوام اتفاق کرده‌اند؟ اما اگر گفته شود مقصود از امت در اینجا آنطوریکه اهل سنت به هنگام تمسک به روایت می‌گویند همان علمای اهل سنت و جماعت است که اگر بر امری متفق شوند برخلاف نمی‌روند، می‌گوئیم این بیان با روایت نمی‌خواند و بنابراین منکر صغرای این مسئله هستیم که اصلاً چنین اتفاق و اجماعی پیش بیاید و مورد قبول تام است اسلام باشد. مضافاً اینکه مدعای آنان خصوص علمای یک عصر خاص و خصوص علمای یک فرقه خاص و خصوص علمای یک طائفه خاص است، و این ترتیب ارتباطی با «لا تجتمع امتی علی الضلالة» و «لا تجتمع امتی علی الخطاء» ندارد. در واقع می‌توان گفت که امت اسلامی تنها بر اصل خلافت مولا امیرالمومنین اجماع و اتفاق دارد که البته مقصود ما بر مبنای اهل سنت و جماعت است و الا به نظر ما، امامت از اصول است. منتهی علی (ع) بعنوان خلیفه چهارم مورد اتفاق تمام امت اسلامی است. باری این منطقی مورد قبول نیست که کثرت موجود عصمت است اگر طائفه‌ای پر شماره طریقی را در پیش گرفتند بدان معنی نیست که معصوم‌اند. علاوه بر این روایت یادشده تنها به امر خلافت علی ابن ابیطالب (ع) بر می‌گردد، نه دیگران. ج - در حجیت اجماع به دلیل عقل نیز تمسک کرده و گفته‌اند: اگر عده‌ای از علمای اهل فضل و ذکاوت بر امری متفق شوند عقلاً نمی‌توانند براه خطا بروند، اما جواب نقضی بر این مطلب آن است که در میان یهود و نصارا نیز دانشمندان فراوانی وجود دارد که بر راهی معین می‌روند، لکن با وجود آنکه صاحب فضل و کمالند ما معتقدیم که به اشتباه راه می‌سپارند و در گمراهی و ضلالت‌اند. در گذشته نیز چه بسیار از علمای میات اقوالی داشتند که بعداً بطلان آنها معلوم شد.

برخی نیز به قاعده لطف تمسک کرده بیان نموده‌اند که: مطابق این قاعده بر حکیم لازم است که بعث و ارسال رسل نماید و انزال کتب کند. وقتی حکیم ببیند که امت بتامها در راه خلاف واقعی افتاده است باید رفع شبهه کند و القای خلاف نماید تا امت تماماً به ضلالت و گمراهی نیفتد (اختلاف امتی رحمة) وقتی همه براسری اتفاق دارند و القای خلاف هم نمیشود، معلوم می‌گردد که رأی جمع رأی درست و متین است.

باید دانست که اگر این مطلب پذیرفته شود باز هم رأی شیعه را به کرسی می‌نشانند، زیرا شیعه است که قائل است به اینکه امام معصوم قائم در موارد لزوم بین علماء القاء خلاف می‌کند و در مقابل نیز با حضور معصوم (ع) در بین مجعین، اجماع دشواری و به اصطلاح مجهول النسب پدید می‌آید. لکن آنچه قاعده عقلی و عقلانی می‌گوید اینست که بر امام تبلیغ احکام لازم است اما وی وظیفه ندارد که در بین علماء باشد و ببیند در کجا به اشتباه و خلاف می‌روند تا جلوی آنها را بگیرد.

بنابراین ادله‌ای که از کتاب و سنت و عقل بر حجیت اجماع اقامه میشود هیچکدام مثبت حجیت اجماع بعنوان یکی از ادله نیست و آن را به یک بیان در عرض کتاب و سنت و در بیان دیگر در طول این دو قرار نمی‌دهد. آری این همه ممکن است قاعده‌ای را عرضه کنند که بر اساس آن گفته شود اجماع میتواند کاشف از رأی معصوم (ع) باشد و به برکت آن به سنت راه برده شود. اما در این حال حجیت و دلیل همان سنت و قول معصوم است نه آنکه اجماع، عرضاً یا طولاً باشد.

۴

اقسام اجماع

باصلاح علماء اصول اجماع به دو قسم تقسیم میشود: اجماع منقول و اجماع محصل. اجماع منقول آن است که فقیه بواسطه یا به وسائط به نقل اجماع بپردازد. البته اگر اجماع بطور تواتر نقل شود فی الحقیقه با اجماع محصل سروکار داریم اما اگر فقیهی بطور خبر واحد نقل اجماع نماید، اجماع منقول است. پس آن اجماع منقول که در برابر اجماع محصل قرار میگیرد اجماعی است که به خبر واحد باشد و ظاهر مسئله این است که در حجیت اجماع دخولی همه متفقند و موضوع خلاف منحصر به حجیت اجماع منقول - غیر از اجماع دخولی - است. بعضی این اجماع را مطلقاً حجیت دانسته‌اند، زیرا مسأله داخل در خبر واحد میشود و استدلالهایی که مبنای حجیت خبر واحد است در اینجا نیز قابل عنوان است. بعضی دیگر این اجماع را مطلقاً حجیت نمی‌دانند و معتقدند که مسأله از افراد خبر واحد نیست. بعضی نیز تفصیل داده و گفته‌اند: چنانچه تمامی فقهاء در تمامی اعصار و امصار نقل اجماع کنند این اجماع حجیت است اما اگر تنها برخی از علماء در بعضی اعصار به نقل اجماع بپردازند، نمیتوان آنرا حجیت دانست. شیخ انصاری (ره) در رسائل این مسئله را به تفصیل بیان می‌فرماید.

بطور خلاصه عده کثیری اجماع منقول را حجیت نمی‌دانند و حق مسئله همین است زیرا نه به حجیت خبر واحد میتوان تسک کرد و نه قائل شد به اینکه این چنین اجماعی کاشف از قول معصوم است. تنها اجماع محصل است که میتواند کاشف قول معصوم (ع) باشد. فقیه به برکت تشیع در اقوال اعظم فقهاء بخصوص متقدمین آنها که معاصر ائمه عیهم السلام یا قریب العصر به امام معصوم اند تحصیل اجماع می‌کند و حدس قطعی میزند. و توفیق فقیهی می‌بیند که بزرگانی چون علی بن ابراهیم، علی بن بابویه، صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و کلینی و سید مرتضی، رحمة الله علیهم، همه در یک مسئله متفقند این اتفاق را کاشف از رأی معصوم میداند زیرا به این نکته عنایت دارد که این بزرگواران متعبد به

اخبار و روایات اند و اهل قیاس و استحسان نیستند تا به ادله عقلی تمسک کنند.^۱ البته ممکن است روایت مورد استناد آنها بر ما معلوم نباشد اما عدم دسترسی به روایت بدان معنی نیست که آن بزرگان از راه دیگر جز روایات معصوم به این نظر رسیده‌اند. در اینجا باید گفت که روایات مورد استناد آنها به نظر ما نرسیده است. بدینگونه است که با استفاده از قول این بزرگان - که اجماع محصل است - حدس قطعی ما آن میشود که رأی معصوم نیز همین است.

نتیجه

نتیجه آنکه اجماع به حسب لب واقع جز وادله محسوب نمیشود، یعنی مانند کتاب و سنت نیست که به تنهایی دلالت داشته باشد هر چند که به حسب ظاهر و صورت جز وادله شمرده میشود. لکن این امر از آن جهت است که رأی معصوم و سنت را گزارش می‌کند. بنابراین اجماع نه عرضاً یعنی در عرض کتاب و سنت و نه در طول کتاب و سنت دلیل محسوب نمی‌شود، بلکه به برکت اجماع (آن هم اجماع محصل با شرائطی که گفته شد) حدس قطعی زده میشود که مؤدای اجماع مذکور مطابق قول معصوم (ع) و موافق سنت است.

والحمد لله رب العالمین

*
*
*

(۱) در باره علی بن بابویه تعبیر شده است «کنانرا جمع فتاوی این بابویه» وقتی در روایتی یک کلمه سقط بود و نمی‌دانستیم آن کلمه چیست، فتاوی این بابویه را میدیدیم چون وی به قدری متعبد به روایت بود که عین اخبار را در فتاویش می‌آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی